گذری بر آثار سرآمدان شعر انقلاب اسلامی (۸)؛ حسین اسرافیلی

شاعر خیمه‌های سوخته

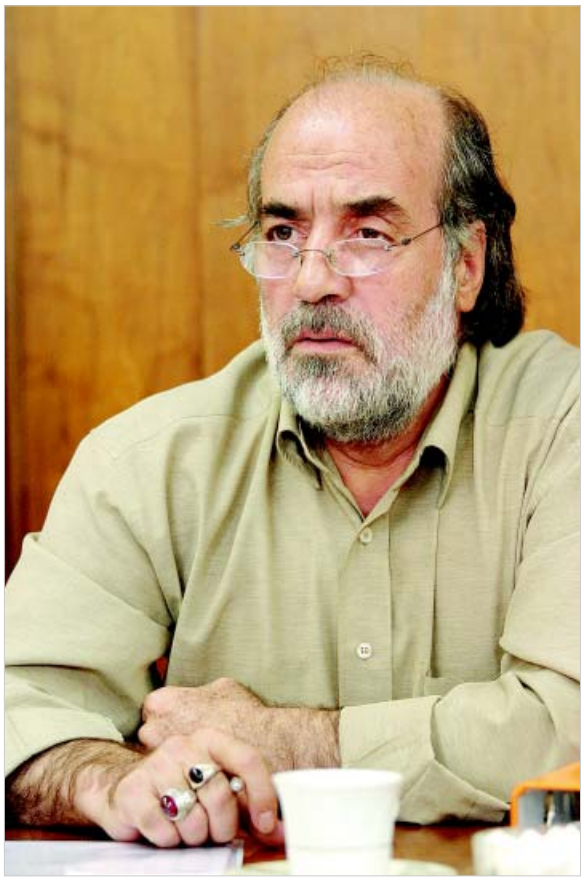

اسرافیلی، به شعری رو آورد که ریشه‌های آن در گذشته او و باورهای ادبی‌اش بود شعر او به عنوان یکی از شاخص‌های شعر نوین آئینی مطرح شد

«متافیزیک» حاضر در شعرهای اسرافیلی، کشف الابیات اوست و «تفسیر» اگر حوالی شعرش گذری داشته باشد، در رمزگشایی، تنها به وقایع کهنی می‌رسد که از خیمه‌های سوخته خبر می‌دهند

[یزدان سلحشور]

یک

«به نام خداوند جنگ و جهاد
که در جان ما خون غیرت نهاد
خداوند خون و خداوند راز
خداوند «دار» و سر سرفراز
خداوند محراب و تیغ و ستیز
توان بخش مردان در خاکریز
خداوند جان و خرد، تیغ و تیر
خداوند مردان آتش‌پذیر
خدایی که با جلوه‌ی داغ
فزوده است بر رونق باغ ها
خدایی که چون راز هستی سرشت
به خون شهادت عجین شد سرشت
پسندید بر «دارها» مرد را
به زین و زره گرد «آورد» را
گهی خون «یحیی» به طشتی شکفت
گهی «دار» اسرار «تمار» گفت
گهی تیغ بشکافت فرق منیر
گهی گشت دیوار و در شعله گیر
گهی بر سر نیزه‌ها شد بلند
سرآل پیغمبر ارجمند
گهی دل به فتوای عهد الست
به میثاق در ورطه خون نشست
دل عاشقان با خدا همدم است
که این خانه، اسرار را محرم است
خوشا دل ولی نقش حیرت پذیر
بلاجوی و آتش گزین و اسیر
دلی عاشق و شعله‌ور، سوخته
بر آتش زده، بال و پر سوخته
دلی عاشق و با جنون همصدا
به صحرا و آوارگی آشنا
دلی روز و شب بانگ «یاهو» زده
دلی حلقه بر تاب گیسو زده
بلاجویی احساسی دیرین او
جنون، اولین گام آئین او»

محمدرضا سهرابی نژاد ـ شاعر، ترانه سرا و پژوهشگر ـ می گوید: «حوزه هنری ـ تا آنجا که حافظه من یاری می کند ـ در ساختمانی در فلسطین شمالی شکل گرفت. مرحوم خانم کاشانی، حسین اسرافیلی، مرحوم حسن حسینی و من وعده ای دیگر، همین ها بودیم تا آنجا که به خاطرم هست. بعدها تشکیلاتی درست شد به نام حوزه هنری در همین محل فعلی اش در خیابان حافظ. آنجا جلساتی برگزار می شد به شکل هفتگی و آن وقت یکی یکی آمدند و حوزه هنری و مهاجر و انصارش شد این که حالا بعد از ۲۸ ـ ۲۷ سال ما می شناسیم.»

حسین اسرافیلی متولد ۱۳۳۰ تبریز، از نخستین کسانی است که به حوزه هنری در اواخر دهه پنجاه پا نهاد و نامش با نام «شاعران حوزه هنری» عجین شد. او از بنیانگذاران حرکتی است که بدنه «شعر انقلاب اسلامی» را شکل داد. بنیان های این حرکت، پیش از آن که انقلاب به سال «شصت» قدم بگذارد شکل گرفت. چند شاعر جوان که انگیزه های آئینی شان آنان را از بدنه شعر و روشنفکری جدا می کرد به چند شاعر میانسال «انجمن های ادبی پیش از انقلاب»، پیوستند تا شعری را عرضه کنند که مختص انقلاب اسلامی باشد نه عارض بر آن و ادامه شعر دهه های گذشته چه در حوزه شعر کلاسیک، چه در حوزه شعر نو. شاعران جوان این حرکت، اغلب از جمله شاعرانی بودند که در صفحات ادبی «علیرضا طیایی» ـ پیش از انقلاب ـ اثری به چاپ رسانده بودند و درنشست های شعر دهه پنجاه که به شکل هفتگی و در مؤسسه مطبوعاتی روزنامه اطلاعات برگزار می شد شرکت کرده بودند و پیش از این اجماع، اغلب هم با نام یکدیگر و هم با چهره های هم آشنایی داشتند.

درواقع، آن نگاه آئینی اندک اندک پیش رونده در آن جلسات، که از سال های ابتدایی دهه پنجاه آغاز شد و در سال های ۵۵، ۵۶ به اوج خود رسید، ریشه های این اجمع گرایی شعری ـ آئینی» را شکل داده بود.

عبدالجبار کاکایی ـ شاعر، ترانه سرا و پژوهشگر ـ می گوید: «گروه هایی که به حوزه هنری می آمدند خیلی متنوع و متفاوت بودند. شماری گرایش های محفلی به هم داشتند. این گرایش های محفلی معمولاً منافعی و مضاری دارد و من فکر می کنم که مضارش بیشتر است. درست است که محفل ها، معمولاً به حرکت های هنری منجر می شوند اما این حرکت ها رفته رفته در کنش و واکنش های نقد و نظر و تأیید و گاه رد این گام یا آن گام هنری، جهت دار می شوند و بعد هم که به انتشار نشریه یا گزیده های شعری می رسد، به القائات هنری منجر می شود که چارچوب می سازد و قالب. این محفل می تواند دانشگاه باشد یا حوزه هنری یا جای دیگر؛ به هر حال یک حلقه می سازد که بازده هنری اش در چرخه تأیید یا تکذیب این اثر یا آن اثر شکل می گیرد. حوزه هنری، مبتدایش در تالار وحدت شکل گرفت. آن موقع ـ اوایل انقلاب ـ نامش تشکیلات هنرمندان جوان اسلامی بود.»

پرویز بیگی حبیب آبادی ـ شاعر، ترانه سرا و پژوهشگر ـ می گوید: «مسائلی که در سال ۶۰ ـ ۵۹ شکل گرفت این گونه نبود که حالا ما بخواهیم تقسیم بندی انجام بدهیم و به نتایج خیلی مشخصی از این منظر برسیم. یک حرکت خودجوشی صورت گرفت که ناشی از شعرخوانی در چند جلسه بود و چند مصاحبه که دوستان در چند نشریه آن موقع انجام داده بودند. درواقع، «حوزه» حاصل اجتماع یارانی بود که همدیگر را یافتند و به هم پیوستند. استادانی هم بودند که در دوره قبل پیش از انقلاب حضوری جدی داشتند. آنها هم آمدند و به این جریان ملحق شدند و یک تشکلی در اینجا به وجود آمد که این تشکل می خواست پاسخگوی اطراف خودش و مردم باشد. در واقع پاسخگوی زمانه‌ای باشد که در آن به سر می برد و این پاسخگویی نیز از منظری دینی - آئینی و به شکلی کاملاً شفاف و صادقانه صورت می گرفت و می گیرد.»

«با شما حرف می زنم، که شما
الثهاب بهانه های منید
عطرتان در مشام جان من است
باز هم روی شانه های منید
*
با شمایم، شما، که در هرگام
دشت ها را ستاره کاشته اید
زیر باران تیغ و نیزه و تیر
حرمت عشق، پاس داشته اید
*
با شمایم که خوب می دانید
تشنه ام، تشنه فرات شما
با شما حرف می زنم، که پر است
لحظه هایم ز خاطرات شما
*
دفتر شعر من به یاد شما
با لب لاله ها ورق خورده است
پای هر حجله، خون گریسته است
نعش ها را به دوش خود برده است
*
چون شما، در پگاه پیروزی
بسته ام عهد با قیام شما
باز، باران تیغ اگر بارد
بر نمی گردم از امام شما
در هیاهوی غرش موشک
زیر آوارها نشسته من
همراه اضطراب پنجره ها
همچنان شیشه ها ، شکسته من
*

مثل آئینه های خونین شهر
حجم آوارها شکسته مرا
مثل عباس اکبر و قاسم
زخم برجسم و جان نشسته مرا
*
در سحرگاه های پیروزی
بانگ تکبیرتان، سرودم بود
در چکاچک، به عرصه های نبرد
برق شمشیرتان ، سرودم بود»

و بعد جنگ آغاز شد و شعر انقلاب پیوند خورد با شعر جنگ که آنقدر با ویژگی های شعر انقلاب پیوند داشت که اغلب از هم قابل تمایز نبودند. حسین اسرافیلی در شعر جنگ ، رفته رفته به چهره‌ای شاخص بدل شد که در جنگ های سوره و مطبوعات و در شعرخوانی های جبهه، هم محبوب بود به شخصیت و هم محبوب بود به شعر.

محمدرضا سهرابی نژاد می گوید: «یکی از دوستانی که خیلی تلاش کرد و برای همه زحمت کشید، یوسفعلی میرشکاک بود. آن موقع با هر بچه مسلمانی که در کار شاعری بود در روزنامه جمهوری اسلامی مصاحبه می کرد تحت عنوان «شاعران مسلمان» و آنجا شعر و بیوگرافی شان را هم می آورد و آنها را به جامعه می شناساند و جامعه از این طریق رفته رفته با حوزه هنری و شاعرانی که آن را شکل دادند آشنا و آشناتر شد.»

بعد از سال ۶۳، حضور در شب های شعر کمرنگ و کمرنگ تر شد. تصمیم، جمعی بود البته و از این تصمیم جمعی، تنها یکی، دو تن که حضور رسانه ای نیز داشتند عدول کردند اما حسین اسرافیلی از آنان نبود. در سال های پیش از قبول قطعنامه ۵۹۸ ، اسرافیلی مقیم تهران نبود و دو هفته یک بار از قزوین به تهران می آمد و سری به بخش فرهنگی سپاه و بعد به حوزه می زد و البته تبادل تجربه می کرد با جمع شاعران حوزه. همیشه می شد در دفترش، شعری تازه یافت که مورد نقد و نظر قرار می گرفت و او اغلب ایده می داد و ایده می گرفت. شاعران حوزه دریافته بودند که برای حضوری جدی تر در عرصه شعر کشور، محتاج ارتقای هنری آثارشان هستند و بنابراین ، از خروجی کارشان کاستند و بر ورودی آن افزودند. حسین اسرافیلی درکتاب «قدم زدن در کلمات» [گفت وگو با شاعران ایران و جهان/ به کوشش علیرضا قزوه] به شاعران آن روزها اشارتی دارد:

«مرحوم سلمان هراتی به تمام معنا یک شاعر متعهد و بسیجی بودند با سن کم و توانایی های فراوان و استعدادی شگفت و زبان مشخص در ارائه شعر و مجموعه شعرهاشان بویژه مجموعه «از آسمان سبز» نشان دهنده دید وسیع و روشن و جهان بینی متعهدانه او و آگاهی اش به مسائل و حوادث جهانی و فهم اوست که اگر بخواهیم نمونه بدهیم واقعاً مشکل است چون همه سروده هایش در این مجموعه نمونه شعر انقلاب است و مطالعه شعرهای ایشان برای همه بویژه شعرای جوان لازم و ضروری است. «وحید امیری» هم از شعرای جوان و با استعدادی است که هرچه از ایشان دیدیم و خواندیم زیبا و متعهدانه و عنصر تخیل و تصویر و ایجاز و زبانی زیبا و فصیح (مخصوصاً در رباعی های ایشان) به چشم می خورد. قیصر امین پور با زبانی ملایم و فصیح و تعهدی عمیق و تفکری شفاف و ریشه دار و زلال در پشت سروده هاشان، ویژگی خاصی به شعرشان داده و توانایی ایشان در استفاده از صنایع شعری و زیبایی های هنری برجستگی خاصی به شعر انقلاب بخشیده است. محمدرضا عبدالملکیان بی شک از موفق ترین نوسرایان معاصر است با زبانی روان و تعهد و تفکری پنهان در پشت کلمات و تموج تخیل و تصویر در سروده هاشان.»

حاصل کوشش های ۶۳ تا ۶۶ آن شد که حتی با خروج این شاعران از حوزه هنری و نمود مستقل شان از آن و یکدیگر، به فراموشی سپرده نشدند و هریک راهی جدا و حوزه ای ویژه خود اختیار کردند. اسرافیلی، به شعری رو آورد که ریشه های آن در گذشته او و باورهای ادبی اش بود. شعر او به عنوان یکی از شاخص های شعر نوین آئینی مطرح شد.

دو

«هر که از این باده ها بویی کشید
مست شد، افتاد، یا هویی کشید
از ورای پرده ها آگاه شد
محرم اسرار «بسم الله» شد
هر که از این باده دور افتاده است
فیض مستی را به یغما داده است
باده می جوشد، ولیکن فیض حق
می رود در جام های مستحق
هر که استحقاق دارد جام را
سوی میخواران گذارد گام را
هر که باشد قابل ظرفیت اش
می فزاید باده بر کیفیت اش
باده ها جوش ولایت می زنند
جوش در جام هدایت می زنند
باده خوارانش خمار معنی اند
همچو جام از فیض «می» مستغنی اند
زین سبب در باده سلمان پاک
جوش زد تا جان او شد تابناک
مستی اش تا کوی میخواران کشاند
مصطفی (ص) از اهل بیت خویش خواند
ظلمت جان داشت اما «بولهب»
دورماند از فیض خورشید نسب
فیض می بارید و او در خواب ماند
چشمه را می دید و در مرداب ماند
*
ساقی ای قربان چشم مست تو
دور دیگر زن، فدای دست تو
با من از اسرار این مستی بگو
از «عدم» تا حیرت «هستی» بگو
تا پریشانم کنی چون زلف خویش
گردشی کن جام «می» آور به پیش
زلف خود بر شانه افشان تر مکن
من پریشانم، پریشان تر مکن
تا شوم در چین زلفت موشکاف
تا کنم در ابروانت اعتکاف
مسجد و محراب را یک سو نهم
سجده بر محراب آبی تو نهم»

شعر آئینی که با نخستین بامداد شعر پارسی پس از اسلام، در ذهن و زبان رودکی نمودیافت، طی هزار سال مسیرهای گونه گون را پیمود. با «ناصرخسرو» به نمود ایدئولوژیکی شعر شیعی رسید.

با «فردوسی» روح تعالیم شیعه را ملی کرد. با مولوی، فصل اشتراک طریقت و شریعت شد. با حافظ، رندی اختیار کرد و آنقدر با تفکر شیعه عجین شد که استعاره های عرفانی آن، به استعاره های «دینی» بدل شدند مفاهیم ولایی را به خود پذیرفتند تا بعدها در شعر محتشم کاشانی و عمان سامانی، کشف الابیات بخشی از ساختار شعر شود و مفاهیم خفیه در پیش «عامه» هویدا؛ چرا که به گفته اسرافیلی: «در دوران صفوی آن شور و شوقی که مردم نسبت به آموزه های دینی و باورهای خود داشتند اجازه بروز یافت و فرصتی پیداشد که راحت بتوانند سخن بگویند، راحت بتوانند به باورهای دینی خودشان بپردازند. اگرچه این آزادی عمل از سال ۳۵۲ قمری اززمان دیلمیان و آل بویه و معضد الدین دیلمی آغاز شد که دستور داد روز عاشورا تعطیل رسمی شود و مردم برای عزاداری به کوچه ها و خیابان ها بیایند. بعدها این حکومت توسط خلفای عباسی و دست نشاندگان آنان از میان رفت و آن آزادی هم بدل به حصر شد. در دوره صفوی این احساسات دینی - مذهبی دوباره اجازه بروز یافت و در شعر شاعران هم تجلی پیدا کرد که بهترین جلوه آن در همان شعر مشهور محتشم کاشانی است. پس از صفویه، قاجاریه هم همان سیاست را پیش گرفتند و تظاهر به رعایت موازین و باورهای دینی در این حکومت هم باب شد. بنابراین سعی کردند شاعرانی را که در ستایش اولیای دین و شریعت شعر می گفتند مورد حمایت قرار دهند.»

شعر آئینی حسین اسرافیلی محصول چنین دوره ای است و دنباله ای است بر شعر «عمان سامانی»، اسرافیلی می گوید: «روزگاری شعر عمان چنان مرا به دنبال خود کشید مثل یک آهن ربای قوی که سوزنی را به دنبال خود بکشد که در منزل دچار پریشانی شده بودم، می گفتند قند بده، چتر می دادم! می گفتند میز را بردار، صندلی را می کشیدم!»

این شیفتگی به «زبان» او نیز سرایت کرده است. «زبان» اسرافیلی در شعرهای آئینی اش ادامه ای بر تداوم سبک عراقی در شعر بازگشت است که استعاره های «طریقت» در خدمت «شریعت» قرار گرفت تا اندک اندک «عرفان نظری» وجهی فقاهتی یابد. استقلال زبانی اسرافیلی البته در کل شعر به چشم می خورد نه در ادبیات و از این نظر شعر او، شعری نیمه مستقل است. با این وجود نمی توان از گوشه چشمی که او گاه به شعر هندی نیز دارد غفلت کرد. او در شعر هندی، صاحبخانه نیست مهمان است و به قدر مهمان، از سفره بهره می برد و شب سر می نهد و صبح، دعا بر جای می گذارد و می رود. بهره گیری او از سبک هندی بیشتر در رویکردهای این سبک از تصاویر تازه و رنگی است تا فی المثل در استفاده از «اسلوب معادله».

«چون نفس در سینه تا کی بی امان پرپر زدن
زشت می آید مرا بی آسمان پر پر زدن
یک نفس پرواز کن، دام این قدر پاگیر نیست
این نمی شاید تو را در آشیان پرپر زدن
شوق نوشان حرم را زشت باشد چون غبار
بی هدف درگرد پیچ کاروان پرپر زدن
نیست اینجا منزلم، بوی قفس دارد زمین
بال شوقم می دود تا بی نشان پر پر زدن
شعله بالان را نشان انتخاب است این سخن
آشکارا پر گشودن، در نهان پرپر زدن
در عدم پیچیده شولای بقا، فرجام ماست
چون بهار رنگ با تیر خزان پرپر زدن»

سه

اسرافیلی می گوید: «امروزه ما با چند معضل در شعرهای آئینی مواجهیم که باید آسیب شناسی شود. شعر عاشورایی بر دو رکن استوار است شاعر و مداح آن شعر. این دو خیلی به هم وابسته اند در خوب درآمدن حاصل کار. از صفویه که مداحی رونقی گرفت و از انقلاب به این سو که این رونق افزون شد، هر کس که صدای خوبی داشت، آمد مداحی کرد بدون آن که دودانگی، حتی یک دانگی حتی نیم دانگی ذوق شعری داشته باشد! البته ما مداحانی داریم که هم خوش صدا هستند هم با دانش و خوش قریحه مثل حاج علی انسانی اما متأسفانه کثرت بر آنها شامل می شود که شعر نمی دانند! شما می بینید که مداحی، شعر را به هم می ریزد و وزنش را هم خراب می کند.

قافیه اش را هم خراب می کند و می گوید: «نه! حالا این که من گفتم شعرتر ش!» اینها متأسفانه لطمه زده اند به شعر آئینی و شناخت مردم از این شعر. کسی شعری آورده بود شورای شعر ارشاد که می خواست این را به عنوان نوار بیرون بدهد. به ایشان گفتم: «عزیز من! شما اگر واقعاً می خواهید برای امام حسین(ع) خدمت کنید این شعر را نخوان!» کار از اساس مشکل داشت. قافیه نداشت و بدتر این که بنده خدا نمی دانست قافیه چیست. آمده بود فی المثل گل را با پیاز قافیه گرفته بود! وقتی می گفتی جان من اینها قافیه نیست! می گفت خب به جایش سیب زمینی بگذار! خب! آدم چه بگوید به این بنده های خدا! این بنده خدا می خواهد بخواند، چرا؟ چون صدایش خوب است آن هم نه در حد یک حنجره طلایی، در حدی که در محله شان بگویند به به! چه صدای خوبی داری!»

اگر شعر انقلاب و جنگ، به دو حادثه مهم آن سال ها پرداخت همه از منظر «دین» و باورهای دینی بود و اتفاقی نیست که اکنون یکی از چهره های مطرح این شعر، تجلی شعرش در شعر آئینی خلاصه شده است. او به بنیان های فکری خود، رجعت کامل کرده و شعرش، هم اقبال این جهانی دارد هم سعادت آن جهانی. نقد مدرن، اغلب در ارزیابی شعر انقلاب اسلامی، در جایی جا می ماند که قادر به ارزیابی صحیح «انگیزه های روایت» نیست. «شاعران انقلاب» برای وصول به «رضای حق» که امری متافیزیکی است از معبر شعر گذر می کنند و اگر «ساختار»، به کل اثر سر و سامان می دهد این امر حاصل کنش فیزیکی «متن» نیست بلکه فرآورده معنایی از پیش اندیشیده شده و ضبط شده در حافظه فرهنگی شاعر است.

«... در من شعله ای است که می سوزانم
خود را به آب می زنم
آب، آتش می شود
به کوه می زنم
کوه، شعله ور می شود
اما
سفره های «معاویه»
رنگین تر از آن است که بندگان شکم را
ایمان، فراخواند
کسی به فکر خیمه های سوخته نیست...»

«متافیزیک» حاضر در شعرهای اسرافیلی، کشف الابیات اوست و «تفسیر» اگر حوالی شعرش گذری داشته باشد، در رمزگشایی، تنها به وقایع کهنی می رسد که از خیمه های سوخته خبر می دهند.